

نشست انسان متعالی و شاگردپروری در اسلام

جلسه سوم

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

هیئت علمی دانشگاه شاهد، مشهد

۱۴۰۲/۱۲/۲۰ هجری شمسی

۱۴۴۵/۰۸/۲۹ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَبِيجَةُ الْعَالَمِ هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِرُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ؛»

ادامه بحث شاگردپروری از دیدگاه عقل و دین

مقدمه

خوشبختیم که خدمت عزیزان و سروران هستیم در ادامه بحث شاگردپروری از دیدگاه عقل و دین.

ارکان شاگردپروری

در بحث شاگردپروری ما سه رکن استاد و شاگرد و داده را داریم. من اینجا برای اینکه بهتر بحث را پیگیری کرده باشم، آمده‌ام فرق گذاری کرده‌ام بین شاگرد داشتن و شاگردپرور بودن. این فرق‌ها را می‌خوانم و آن مقداری که توضیح لازم است را توضیح عرض می‌کنم. در عدد ذکر کردم؛ یک، ابتدا شاگردپروری را و بعد مطلق شاگرد داشتن را در نظر گرفتم.

تفاوت اول: عبادت یا شغل؟

اولین فرقی را که بین شاگردپروری و شاگرد داشتن گذاشتیم این که عرض کردیم در شاگردپروری؛ شاگرد و استاد هر دو تعلیم و تعلم را عبادت می‌بینند و لذا هر چه بیشتر، بهتر. اما اگر صرف شاگرد داشتن در نظر بود، حداکثر به عنوان یک شغل می‌بیند و چه بسا هر چه کمتر بهتر و به حداقل اکتفا می‌کند.

تفاوت دوم: توجه به شاکله‌ها

دومین فرق گفتیم در شاگردپروری، استاد شاکله‌ها را رعایت می‌کند. هر انسانی شاکله‌ای دارد و ما در آموزش و پرورش، هر شاگردی برای ما باید فایل جداگانه و پرونده خاص داشته باشد و این احیاناً مشکلی است که گاه در آموزش‌ها و پرورش‌ها دیده می‌شود و فرقی هم بین حوزه و دانشگاه نیست، یعنی چه بسا استاد درس خارج بر کرسی منبر می‌نشیند و چهارصد نفر یا پانصد نفر پای درس او هستند و این‌ها شاکله‌های مختلف دارند و این شاکله‌ها مدنظر

قرار نمی‌گیرد.

در مطلق شاگرد داشتن، چه‌بسا یا شاکله‌ها فهم نمی‌شود یا اگر فهم شود، رعایت نمی‌شود. امروز ما در مسئله تعلیم و تعلم حتی مزاج انسان‌ها را دارای نقش می‌دانیم که این آقا دمو است یا بلغمی است یا سودایی است، این زود عصبانی می‌شود یا دیر عصبانی می‌شود یا زود {مطلب را} می‌فهمد یا دیر {مطلب را} می‌فهمد. رعایت شاکله افراد به صورت گسترده در شاگردپروری مورد لزوم است و حال اینکه در مطلق شاگرد داشتن اصلاً مورد رعایت ممکن است نباشد.

تفاوت سوم: رعایت کشش شاگردان

سوم، در شاگردپروری استاد کشش را به دو معنا رعایت می‌کند و در مطلق شاگرد داشتن؛ نه این کشش رعایت نمی‌شود. رعایت شدن کشش به دو معنا، یعنی هم از طرفی اضعف مأمومین را در نظر می‌گیرد و هم از طرفی پرورش نخبگانی را فراموش نمی‌کند. کلاسی است و افرادی در آن - بیست نفر یا سی نفر - شرکت کرده‌اند با ضریب هوشی‌های متفاوت؛ از کسی که حداقل باید مطلب را دو بار بگویی تا تفهیم شود تا کسی که الف را می‌گویی تا یاء را می‌فهمد. من {به عنوان} استاد باید بتوانم هر دو را پوشش بدهم. این رعایت کشش افراد در شاگردپروری مورد دقت است و حال اینکه اگر مطلق انجام یک وظیفه معمول باشد، نه نسبت به آن که کشش او کم است و نه نسبت به آن کسی که نخبه است، هیچ کدام رعایت حال او نمی‌شود.

تفاوت چهارم: تعامل با خدا یا معامله مادی؟

چهارم - قبلاً هم عرض کرده‌ایم - در شاگردپروری، عمده تعامل اولاً و بالذات با خدای متعال است. انسان در عمل خود اخلاص دارد؛ اما در مطلق شاگرد داشتن یا با پول معامله می‌کند یا با موقعیت اجتماعی معامله می‌کند. به هر حال کمتر آن خدایی بودن عمل مدنظر قرار می‌گیرد.

تفاوت پنجم: رشد شاگرد یا محدود کردن؟

پنجم، در شاگردپروری استاد به شاگرد پروبال می‌دهد. الان داریم فرق‌های شاگردپروری با شاگرد داشتن را با محوریت استاد بررسی می‌کنیم و سپس به محوریت شاگرد می‌رسیم و سپس به محوریت داده {می‌رسیم}. استاد به شاگرد پروبال می‌دهد و در این زمینه احیاناً هزینه می‌کند. مراد من هزینه مالی نیست. اما در مطلق شاگرد داشتن، چه‌بسا پروبال شاگرد را می‌چیند، یعنی اصلاً برای او مهم نیست که این شاگرد پرواز یاد بگیرد یا نگیرد. ما یک درس خارجی می‌رفتیم، روز اولی که من شرکت کردم، خب من آدم فعالی بودم سر کلاس‌ها، معمولاً پرسؤال بودم. شروع کردم سؤال کردن، آن بزرگوار - که لهجه‌ای هم داشت - نگذاشت اصلاً من حرف بزنم. گفت آقا جان صبر کن و حالا بین... حرف قوم را فهمیدن مهم است. مقداری که گذشت، دلم طاقت نیاورد و دوباره یک سؤال دیگری کردم؛ خب درس خارج غیر از درس سطوح {عالی} است، درس خارج رفت و برگشت {علمی} دارد و نقاش {در مباحث} دارد. خدا رحمت کند مرحوم امام را، یک جلسه اگر در {خلال} درس خارج - اساتید هستند و مطلب را متوجه می‌شوند - شاگردان اشکال نمی‌کردند، مرحوم امام می‌فرمودند روضه نمی‌خوانم، درس خارج است.

نمونه‌ای از شاگردپروری در حوزه علمیه

ما در مشهد شخصیتی داریم، الان هستند، من نمی‌دانم فرصت اینکه با ایشان دیداری بشود بوده یا نبوده {است}. حضرت آیت الله اشرفی شاهرودی. ایشان با هفت اجازه اجتهاد از نجف برگشته است. با هفت اجازه اجتهاد مشهور بوده که ایشان مستشکل مرحوم امام (رحمت الله علیه) بوده است. آقای معرفت به خود بنده فرمودند یک روز اگر آقا مصطفی اشرفی در درس امام نبود، امام گمشده داشت گویا سر درس هیچ کس نیست و سپس {با نگاهشان} جستجو می‌کردند و می‌گفتند آقا مصطفی نیامده {است؟}. این پروبال دادن به شاگرد {است}.

تعامل امام خمینی (رحمت الله علیه) با شاگردان

خود ایشان به من فرمودند که یک مرتبه بحث ما با امام طول کشید، من به محض اینکه می خواستم صحبت کنم امام پاسخ می دادند، من به محض اینکه می خواستم صحبت کنم، امام جواب می دادند. تند شدم و اشتباه کردم و به امام گفتم آقا سید صبر کن دیگر. {ایشان به من} گفت؛ امام تأملی کردند و فرمودند خب بگو. گفتم من اول حرف شما را تقریر کنم. فرمودند خب تقریر کن. حرف ایشان را تقریر کردم و گفتم شما این را می گوید. فرمودند بله.

گفتم این سه اشکال دارد. اشکالات را گفتم و با امام بحث کردیم. گفتند در نجف امام دو گونه شاگرد داشت، یک دسته شاگردان علمی بودند که ما بودیم و یک دسته شاگرد داشت که این را عشاق و جماعت عشاق می گفتیم. این ها معمولاً شاگردهایی بودند که بعضاً تبعیدی ایران بودند و چهره های سیاسی بودند و خیلی اهل درس و بحث نبودند؛ ولی خیلی مرحوم امام را دوست داشتند.

شاگردپروری و رابطه استاد و شاگرد

ایشان گفتند بیرون مسجد خواستند من را بزنند. من فردا {سر کلاس} درس حاضر نشدم. خود ایشان حی و حاضر {است} و می شود از ایشان سؤال کرد. امام به من پیغام دادند که آقا مصطفی چرا درس نیامدی؟ گفتم آقا من بر جانم می ترسم این جماعت عشاق ممکن است کار دست ما بدهند. فرمودند نه تو بیا، من جماعت عشاق را کنترل می کنم. استاد در شاگردپروری به شاگرد پروبال می دهد؛ اما ممکن است استادی هم پر را بچیند به جای اینکه پروبال بدهد.

تفاوت ششم: تجلی یا تجافی؟

ششم، استاد تعلیم را تجلی می بیند و بلکه جود و نه تجافی؛ یعنی چه؟ ببینید من الان این تسبیح دستم است، به آقای نادری می گویم آقا تشریف بیاورید، من این تسبیح را در دست ایشان می گذارم و دیگر این تسبیح در دست من نیست، به این تجافی می گوئیم. یعنی من چیزی دادم و از من کم شد. تعلیم و تعلم تجافی نیست، تجلی است. یعنی وقتی من دارم یاد می دهم نه تنها چیزی از من کم نمی شود؛ بلکه چیزی بر من اضافه می شود.

مقایسه دو روش تعلیم

تفاوت مرحوم علامه طباطبایی با برادرشان آقا سید محمدحسن الهی تبریزی (علیهما السلام) چه بود؟ استاد ما حضرت آقای حسن زاده (رحمت الله علیه) فرمودند: رفتم تبریز، برادر آقای طباطبایی را دیدم. برگشتم آمدم قم خدمت آقای طباطبایی که رسیدم فرمودند: آقای حسن زاده، برادر من را چطور یافتید؟ ایشان فرمودند من به آقای طباطبایی گفتم سید محمدحسن الهی یک سید محمدحسین طباطبایی است با دو تفاوت؛ تفاوت اول اینکه سید محمدحسن الهی در گفتن حالات روحی بذول است و سید محمدحسین طباطبایی کتوم است. مرحوم آقای طباطبایی (رحمت الله علیه) حالات عرفانی خود را مطلقاً نمی گفتند؛ اما مرحوم آقا سید محمدحسن چرا، در این زمینه زبانشان بازتر بود. فرمودند دوم اینکه به آقای طباطبایی گفتم سید محمدحسن الهی در تبریز غریب مانده و از علم او استفاده نشده، سید محمدحسین طباطبایی به قم آمده و از علم او استفاده شده است. یک وقت من تعلیم و تعلم را تجافی می بینم که از من چیزی کم می شود، یک وقت تجلی می بینم و بلکه جود یعنی چه؟ یعنی هرچه ببارم و هرچه بدهم، بیشتر نصیب خود من می شود.

تعامل شاگرد با استاد

الان {کتاب} بیع مرحوم امام چاپ شده؛ در اکثر صفحاتش است «إِنْ قِيلَ قُلْتُ»، اگر بگویی می گویم. آقای

معرفت می فرمودند ۹۰ درصد این قیل قلت اشکالات آقای اشرفی است، اشکال کرده و امام جواب داده {است}. ما ان شاء الله در بحث شاگرد می رسیم به آن مثل مشهور که مستمع صاحب سخن را بر سر نطق آورد. آقای طباطبایی فرمودند آقای مطهری (رحمت الله علیهما) به درس من می آمد - بد است من بگویم ولی - به من حالت رقص دست می داد؛ این در حقیقت نوع تعامل است.

هفتم: گارد باز و بسته!

هفتم، در شاگردپروری، استاد نه تنها گارد نمی گیرد {بلکه} خودبینی کاذب ندارد؛ اما در غیر شاگردپروری به هر عنوان این گارد {بسته است} و خودبینی {مطرح است} و این باعث می شود به مشکل دیگر برخورد کنیم.

هشتم: صمیمیت استاد با شاگردان

هشتم، در شاگردپروری، استاد با شاگرد صمیمی می شود، مهربان می شود؛ اما در غیر شاگردپروری نه؛ سعی می کند حدود کاذبی بین خودش و شاگرد تعریف کند. این مشکل را ما در حوزه ها خیلی کمتر داشته ایم. در حوزه ها معمولاً ارتباطات، ارتباطات عشق آمیز بین شاگردان و اساتید بوده است. یعنی شاگردان آقای طباطبایی {به ایشان} عشق می ورزیدند. شاگردان مرحوم امام به ایشان عشق می ورزیدند. شاگردان مرحوم آقای بروجردی (رحمت الله علیهم) به ایشان عشق می ورزیدند و بالعکس.

۹. دیدن شاگرد به عنوان امانت

خب تفاوت نهم اینکه در شاگردپروری استاد شاگرد را امانت می بیند و در فرض دیگر استاد شاگرد را یا طعمه می بیند یا سکوی ترقی خود، امانت نمی بیند. تا چه میزان ما مقاله داریم که سهم استاد در نگارش این مقاله نیم درصد است؛ اما وقتی چاپ شده است در ابتدا اسم استاد درج شده است و سپس اسم دانشجوی بدبخت فلک زده. چقدر ما پایان نامه داشته ایم که استاد راهنما یک دور کامل پایان نامه را نخوانده است. یکی از حضار: حاج آقا ما اسم آن ها را درج می کنیم. استاد: خدا پدرتان را بیامزد. شما را که نگفتم حاج خانم؛ آن بدها را گفتم. خوب شاهد تفاوت می کند. یک تفاوتی باید بین شاهد و مشهود باشد «وَشَاهِدٌ وَمَشْهُودٌ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذَاتِ الْوُفُودِ»، نار او ما را نگیرد خوب است، بله.

۱۰. رعایت انصاف و ایثار

دهم در شاگردپروری، استاد قاعده انصاف و بلکه ایثار را رعایت می کند در آن فرض دیگر نمی کند. قاعده انصاف یک قاعده دینی است. معنای قاعده انصاف چه است؟ «فَأَحِبِّ لِعَیْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ»^۲، هرچه بر خود می پسندی بر دیگری بپسند، هرچه بر خود نمی پسندی بر دیگری نپسند. ببینید ما گاهی اوقات باید فکر عملیاتی بکنیم تا بعضی چیزها را خوب بفهمیم. قرآن فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۳، گفت یا نه؟ من دارم با ماشین می روم و تک سرنشین هم هستم، یک آقایی ایستاده است و سنی هم از او گذشته است، رد می شوم و اعتنا نمی کنم، {اگر} برادرم بود او را سوار می کردم؛ معنی این، این است که «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»، به جان من ننشسته است. من اگر کنار خیابان بودم زیر باران، دوست داشتم این آقا که مستقیم می رود من را هم سوار کند. گفت آنچه بر خود نمی پسندی، بر دیگری نپسند؛ آنچه بر خود می پسندی، بر دیگری بپسند و این قاعده انصاف است. قاعده انصاف دون قاعده ایثار است. قاعده انصاف یعنی من خودم می خورم و به دیگری هم می دهم، من خودم استفاده می کنم و به دیگری هم استفاده می رسانم.

قاعده ایثار «يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ، وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^۴، از

دهان خودش می‌زند و به دیگری می‌دهد این قاعده ایثار است. از بهره بردن خودش {صرف نظر می‌کند} و به دیگری می‌دهد. این قاعده ایثار است. فرض کنم الان من در کسوت دانشجو نشسته‌ام و او در کسوت استاد؛ چه تقاضایی داشتم، چه توقعی داشتم، همان را مورد رعایت قرار بدهم.

۱۱. هماهنگی با روز و به‌روز بودن

یازدهم در سنت شاگردپروری استاد خود را {هماهنگ} با روز {نگه} می‌دارد مخصوصاً امروزه، یک استاد دانشگاه پزشکی که متخصص داخلی و فوق‌تخصص کبد و آندوسکوپی بود - الان هم هست و از بهترین‌های مشهد است رفاقت چند ساله با من دارد - به من می‌گفت فلانی، یک روز اگر من از مقالات اینترنت دور باشم شاگرد از من جلوتر است، باید به‌روز باشم. قدیم داشتیم بعضی از اساتید یک جزوه را بیست سال تدریس می‌کردند، خب این خیانت در حق شاگرد است. پس به‌روز بودن {یکی از موارد است}.

۱۲. تدریس محققانه، نه مقلدانه

دوازدهم، محققانه تدریس می‌کند و پرورش می‌دهد نه {اینکه} مقلدانه تدریس کند.

۱۳. غیرت تفهیم

سیزدهم، غیرت تفهیم دارد. این خیلی مهم است و همچنین وقتی به شاگرد می‌رسیم او غیرت تفهیم دارد. یک بزرگی ما در حوزه‌ها داریم که الان ما مبتلا به این بزرگ هستیم. من تدریسی در حوزه دارم و کتاب علمی و عینی را تدریس می‌کنم، خب این توحید علمی و عینی چهارده تا نامه است که بین آقا شیخ محمدحسین کمپانی و آسید احمد کربلایی ردوبدل شده است. هر دو از قلّه‌های علم و عرفان شیعی {هستند}. آقا شیخ محمدحسین کمپانی غروی اصفهانی صاحب نه‌ایه الدرایه و آسید احمد کربلایی استاد عرفان آقای قاضی (رحمت‌الله‌علیه) {هستند}. خیلی هم این چهارده تا نامه سخت هستند. حال که در حال نوشتن شرح بر آن هستم مشخص است که تا چه میزان {فشار به انسان} وارد می‌کند. خب مرحوم آقا شیخ محمدحسین غروی اصفهانی که فیلسوف است و محقق است و صاحب تحفه الحکیم است. تحفه الحکیم به مراتب از منظومه حاج ملاهادی سبزواری قوی‌تر و غنی‌تر در فلسفه است. ایشان فرموده بودند که من اگر کسی را پیدا کنم که بتواند دقایق اسفار ملاصدرا را بفهمد و بفهماند، هر کجای عالم باشد سفر می‌کنم و از او یاد می‌گیرم. این غیرت فهمیدن است. حضرت آقای حسن‌زاده (رحمت‌الله‌علیه) استاد ما، بیست سال خدمت آقای شعرانی درس خوانده است. یکی از علومی که خدمت آقای شعرانی خوانده‌اند هیئت و نجوم بوده است و ایشان هیئت و نجوم را در حدی خوانده‌اند که استخراج تقویم می‌کرده‌اند. فرمودند که چند سال هم این کار را کردم، چند سال تقویم استخراج کردم، بعد دیدم تقویمی که استخراج می‌کنیم با آن همه وقتی که از ما می‌گیرد - یک سال و بیشتر - فایده ندارد؛ «الجزئی لایکون کاسباً ولا مکتسباً»، {لذا} آن را کنار گذاشتم.

تدریس عمیق و تلاش استاد برای تفهیم

آقای حسن‌زاده (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند ما یک درسی را خدمت حضرت آقای شعرانی خواندیم. شب آمدم و نشستیم - نمی‌دانم {شاید} مثلثات بوده یا جبر بوده یا هیئت بوده... ظاهراً هیئت و نجوم بوده - که شبانگاه {مسئله‌ای را} استخراج کنم، دیدم نمی‌توانم و بلد نیستم. هرچه تا صبح تلاش کردم نشد. صبح خدمت استاد حضرت آقای شعرانی عرض کردم که آقا، ما دیشب نشستیم و بر اساس کتابی که خواندیم فلان مسئله را استخراج کنیم؛ ولی از عهده بر نیامدیم. فرمودند کتاب را باز کنید. همان کتابی که یک دور خوانده بودیم، یک سال دیگر یک دور دیگر ایشان برای ما تدریس کردند که ما مغز مطلب را دریافت کنیم.

این گونه است دیگر، گاه مطلب سنگین است. باب یازدهم مجسطی، استاد حسن زاده می فرمودند که آقای شعرانی می فرمودند انسان وقتی شروع به خواندن می کند، در هر سطر احساس می کند که در حال جنگیدن با عزرائیل است. تا این میزان متن سنگین است. خب استاد، غیرت تفهیم دارد و شاگرد غیرت تفهیم دارد. این شاگردپروری است.

۱۴. تربیت شاگرد به عنوان تکامل استاد

چهاردهم در سنت شاگردپروری، استاد تربیت شاگرد را تکامل خود می بیند.

۱۵. تربیت شاگرد به عنوان تکرار و بقاء استاد

پانزدهم {استاد} تربیت شاگرد را تکرار و بقا خود می بیند که عرض کردم شاگرد منِ دیگر من است که می ماند و نو می شود و من را ماندگار می کند که «الْعَمَاءُ بِاقْوَنَ مَا بَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ ۵» دانشمندان تا مادامی که روزگار هست، هستند و زنده اند.

۱۶. شاگردپروری فراتر از قومیت و جنسیت

شانزدهم در شاگردپروری، امور عارضی برای او مانع نیست، جنسیت و قومیت {مطرح نیست چرا که} عاشق تعلیم است و عاشق تعلم است. غزلی دارد جناب استاد حضرت آقای حسن زاده، یک بیت آن این است که: منم آن عاشق دانش خیلی غزل زیبایی است: منم آن عاشق دانش که گر دانش شود آتش، مرا اندر دل آتش همی باشد نشیمن ها. ردیف آن «نشیمن ها» است. روحیه ای که ما از اساتیدمان درک کردیم این بود. من می دیدم که این استاد در سن هشتادسالگی اگر وسط خیابان ببیند یک بچه هشت ساله یک مطلبی می داند و او نمی داند و باید بداند، با همان عبا و قبا می ایستاد و خم می شد و دست این بچه را می بوسید و مطلب را می گرفت و سپس می رفت. می شود:

منم آن عاشق دانش که گر دانش شود آتش مرا اندر دل آتش همی باشد نشیمن ها

افتخار استاد به موفقیت شاگرد

مورد دیگر، استاد در سنت شاگردپروری به شاگرد موفق خودش افتخار می کند و شاگرد موفق را رقیب خود نمی داند. در یک برهه ای به راحتی دانشجوی فوق تخصص پذیرفته نمی شد که دست زیاد نشود. خوب نیست {بلکه} من باید تکامل او را تکامل خودم ببینم، نه اینکه او را رقیب بدانم.

لزوم اکتفا به سخن در محدوده تخصص خود

برای این مواردی که تفاوت داشتیم، ما از آیات و روایات فراوان شاهد داریم. من برخی از موارد را در آن بخش نوشتم و اینجا خدمت عزیزان عرض کنم. از مصادیق شاگردپروری، اکتفا کردن به سخن گفتن به محدوده تخصص خود است. یک تعبیر امیر بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارد، خیلی تعبیر زیباست. گفتم اگر این تعبیر را در میدان های اصلی هر شهر می نوشتند و علم می کردند خیلی خوب بود. حضرت فرمودند: «لَوْ سَكَّتِ الْجَاهِلُ لَسَلِمَ الْعَالَمُ ۶»، غیرمتخصص بتواند این را {به کار} ببندد، عالم سالم می شود، «لَوْ سَكَّتِ الْجَاهِلُ لَسَلِمَ الْعَالَمُ».

می گفت یکی از کسانی که دکان دار طب سنتی است نه اینکه طب سنتی خوانده باشد؛ بلکه دکان دار است. می گفت خیلی اظهار ادعا می کرد که ما ایدز را درمان می کنیم و سرطان را درمان کرده ایم و ام اس را درمان می کنیم. پزشک عزیزی می گفت که من به او گفتم که این ام اس مخفف چیست؟

گفت؛ می‌گوید مگر مخفف است. تابه‌حال خیال می‌کردیم این اسم {آن بیماری} است. گفتیم {فرض کن} اسمش است. گفت که نمی‌دانست ام‌اس مخفف چیست. این در محور تخصص سخن گفتن و پا را فراتر نگذاشتن...

آفت تخصص‌نمایی در جامعه

خدا رحمت کند استاد ما مرحوم علامه طهرانی را، می‌فرمودند سه جا همه متخصص می‌شوند:

۱. در حمام‌های قدیم، همه خواننده می‌شدند حمام خزینه‌های {سابق} از در که وارد می‌شدی می‌دیدي همه در حال خواندن هستند یکی حافظ می‌خواند و یکی سعدی، صدا می‌پیچید همه خواننده می‌شدند.
۲. فرمودند تا یک مریض می‌بیند همه پزشک می‌شوند. حال قدیم می‌گفتند استامینوفن بخور {امروزه} می‌گویند عنبر نساء دود کن. بالاخره یک چیزی می‌گویند. می‌فرمودند این دو قابل تحمل است.
۳. به دین که می‌رسند، همه مجتهد می‌شوند. این را چه کنیم.

اهمیت دقت علمی در فهم مسائل دینی

علما در مجلس هستند، خدا رحمت کند شیخ انصاری را. چه در سطح و چه در خارج، شش ماه وقت من طلبه را می‌گیرد که وقتی در مغازه رفتم و پنج هزار تومان گذاشتم و یک پفک برداشتم، این معامله درست است یا درست نیست. شش ماه {طول می‌کشد}. ما با دوستان یک بحث فقهی داشتیم که یک سال وقت ما را گرفت که آیا متنجس در جامدات - نه مایعات - منجس هست یا خیر. اگر منجس است، تا چند واسطه؟ یک واسطه یا دو واسطه... {مثلاً} من دستم نجس شد و خشک شد، حالا وقتی دستم تر شد و به این میز گذاشتم، آیا این میز نجس شد یا نشد؟ مرحوم آقای خویی هفتاد صفحه نوشته و مرحوم شهید صدر نود صفحه نوشته - نود صفحه درس خارج -... حال {فرد بی‌اطلاع} از در وارد می‌شود و راجع به همه اجزای دین نظر می‌دهد. این بد است دیگر.

هدایت‌گری استاد شاگردپرور

فرمود: «وَسَكَّتَ الْجَاهِلُ لِسَامِ الْعَالَمِ».

خب دیگر از مصادیق شاگردپروری. ببینید شما اساتید هادی هستید. شک نکنید. هدایت‌گر هستید. ما هدایت را دو گونه معنا می‌کنیم:

۱. ارائه طریق؛

۲. ایصال الی المطلوب.

ارائه‌طریق این است که شما که از در بیرون می‌روید یکی از شما می‌پرسد آقا حرم کجاست؟ می‌گویید بین سمت راست می‌روی و می‌پیچی سمت چپ و سپس سمت راست و سپس سمت چپ وقتی به خیابان رسیدی سمت راست، حرم را می‌بینی. این را می‌گویند «راه را نشان دادن». یک‌وقت از شما می‌پرسند حرم کجاست؟ می‌گویی بیا جانم. دست او را می‌گیری و او را در مقابل گنبد امام رضا در مسجد گوهرشاد می‌بری و می‌گویی این حرم امام رضا (علیه‌السلام) است. راه انبیاء ایصال الی المطلوب است. تا آن حد ایصال الی المطلوب شدید است که خدا پیغمبرش را سرزنش کرده است. چگونه؟

«طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۖ»، چقدر به خودت فشار می‌آوری، «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۸»، تو داری خودت را هلاک می‌کنی که چرا این‌ها ایمان نمی‌آورند. استاد شاگردپرور، باید هدایت ایصال الی المطلوب داشته باشد.

تزریق تعصب و عدم تعصب در شاگردپروری

استاد شاگردپرور باید دو امر متضاد داشته باشد با دو حیثیت؛ تزریق تعصب و عدم تعصب. تعصب در جایی که تعصب لازم است و عدم تعصب در جایی که تعصب لازم نیست. هر دو را هم در دینمان داریم.

نسبت به تعصب بر حق تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) این است که «السَّائِكُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أَخْرَسُ»^۹، اگر کسی در جایی که باید حق را بگوید ولی نگوید این شیطان گنگ است. هم شیطان است و هم گنگ است. در جایی که باید حق را فریاد کرد باید فریاد کرد.

مقام معظم رهبری (حفظه الله) فرمودند در فتنه نمی شود دوپهلوی سخن گفت و {باید} صریح بود. سریع باید فتنه را بفهمی و حق را بفهمی و صریح موضع گیری کنی. سیاست ابوهیره ای سیاست خوبی نیست. ابوهیره چه می گفت. سه جمله داشت؛ می گفت، «الصَّلَاةُ خَلْفَ عَلِيٍّ أَفْضَلُ»، نماز می خواهی بخوانی پشت سر علی بخوان که نماز خواندن او {در درجه بالاست}.

«وَالطَّعَامُ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَدْسَمُ»، اگر سفره {می خواهی} نزد معاویه برو یک سفره ای برایت پهن کند که آن قدر بخوری که حتی بلغت الحلقوم.

«وَالْوُقُوفُ عَلَى الْجَبَلِ الْأَسْمَرِ»^{۱۰}، وقتی جنگ شد بر کوه بایست و نگاه کن بین چه کسی پیروز می شود و هر کس پیروز شد در زیر پرچم او برو. این نفاق است.

خب استاد اگر می خواهد شاگردپرور {باشد} - علم سکولار که نداریم - آنجایی که جای تعصب است تعصب تزریق کند و آن جایی که جای تعصب نیست می شود مصداق این روایت که «لَيْسَ مِمَّا مَنَ تَعْصَبَ أَوْ تُعْصَبَ لَهُ، مَن تَعْصَبَ أَوْ تُعْصَبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَ الْإِيمَانِ»^{۱۱}. اگر کسی تعصب بر باطل داشته باشد ایمان را از گردن خودش کنار گذاشته است و فرمود از ما اهل بیت نیست.

بحث، بحث علمی است. خدا رحمت کند آقا ضیاء عراقی را؛ رحمه الله علیه. آقا ضیا از مراجع نجف {است}. من از آقای بهجت شنیدم، ایشان می فرمود استاد ما آقا ضیا می فرمودند درس خارج گود زورخانه است. در گود زورخانه که تعارف نداریم، {بلکه برتری با} هر کسی است که زورش بیشتر است.

علم استدلال است، منطق است، اینجا جای تعصب نیست. اینجا باید انسان حرف حق را بپذیرد، اگر چه این حرف حق را یک بچه بزند و یک کودک بزند. اینکه من کجا تعصب تزریق کنم و کجا {تعصب} نکنم {کار استاد است}.

مشکل مهاجرت نخبگان و تعصب ملی

مستحضر هستید و از من بهتر مستحضر هستید ما الان در کشور به شدت مشکل مهاجرت داریم. داریم آقا یا نداریم؟ گفت:

رنج گل بلبل کشید و بوی آن را باد برد
بیستون را {عشق کند و شهرتش فرهاد برد}

این گونه شده که ما دانشجو تربیت می کنیم که برود کانادا یا برود استرالیا یا برود آمریکا و بعد {این کار دانشجو را} استاد تشویق کند و بگوید اینجا نمایی، حیف می شوی.
کجاست آن تعصب ملی؟
کجاست آن تعصب دینی؟

نقش استاد در تشنه سازی شاگرد

از مواردی که در استادپروری نقش دارد تشنه سازی مخاطب است.
گفت:

آب کم جو، تشنگی آور به دست
تا بجوشد آبت از بالا و پست

قم بودم هم محضر حضرت آیت الله شبیری زنجانی، گفتم "آقا نصیحتی کنید."
فرمودند: "یک نصیحت تو را بس."

گفتم "بفرمایید."

فرمودند: "تشنه شو."

متوجه نشدم، گفتم "می شود توضیح بفرمایید؟"

فرمودند: "انسان محقق سیار است. آن قدر در ذهنش مسئله دارد که دائماً در حال جستجو و دائماً در حال حل مسئله است." این می شود آب کم جو، تشنگی آور به دست. اصلاً فکر یعنی همین دیگر: «الفکر حركة إلى المبادئ ومن المبادئ إلى المراد».

فکر مجموع دو حرکت است. اصلاً فکر به چه معناست؟

یعنی من مجهولاتی دارم و معلوماتی. با معلوماتم به سراغ کشف مجهولاتم، این می شود فکر. فکر مجموع دو حرکت است. انسان متفکر این است.

اهمیت تشنه سازی ذهن شاگرد

یک استاد دانشگاه - البته سابقه حوزوی هم دارد - رانندگی نمی تواند بکند. شاید نامش را بگویم بعضی از عزیزان می شناسند. استاد فلسفه است. آن قدر ذهنش درگیر مسائل علمی است که در رانندگی تصادف می کند. چند بار هم این کار {رخ داده است}. خودش به من می گفت که دیدم {رانندگی برای من} فایده ندارد. وضع مالی اش هم خوب است و ماشین خوبی هم داشت ولی کنار گذاشت.

این آب کم جو تشنگی آور به دست تا بجوشد...

یعنی این تشنه سازی که مسئله برای شاگرد تعریف بشود و ذهن شاگرد درگیر باشد.

ابداع و نوآوری در شاگردپروری

مورد دیگر - من عدد از دستم رفت - در بحث شاگردپروری با نگاه استاد، ابداع و نوآوری و نترسیدن از نوآوری و ابداع است. یک جمله ای را شهید ثانی در کتاب الدرایه دارد که خیلی جمله زیبایی است. می گوید

نترسید از اینکه حرف جدید بزنید، «فَإِنَّ لِكُلِّ مُجْتَهِدٍ نَصِيبٌ»^{۱۲}، هر کسی که در راه علم کوشش می کند بهره ای دارد. بالاخره هرکسی کاسه اش را به طرف آسمان بگیرد بارانی در او می بارد. {می گوید} نترسید. دانشجو را و مخاطب را شخصیت زده نکنید که حالا این شیخ انصاری است مگر می شود به او اشکال کرد و این شیخ مفید است و این جناب پروفیسور حسابی است و این جناب انیشتین است؛ نه، «فَإِنَّ لِكُلِّ مُجْتَهِدٍ نَصِيبٌ».

سپس ایشان یک تذکر می دهد که این تذکرش ارزشمند است. تذکر چیست؟

می گوید چه بسا آن نکته جدیدی که خدای متعال به ذهن شما انداخته است، اگر شما آن را تحویل نگیرید دیگر خدا تا صدسال دیگر به ذهن کسی نیندازد. چه می دانیم. آقا {آن فرد} زیر درخت سیب نشسته است و یک دانه سیب می افتد و گرائش زمین را حدس می زند. این {نکته} را محکم می گیرد، حال اگر نمی گرفت، چند سال دیگر جاذبه کشف می شد؟

چه می دانیم. چه می دانیم. این که من بتوانم شاگرد خودم را با این {شیوه تربیت کنم مهم است}.

جرئت بخشیدن به شاگردان

مرحوم آقای مصباح (رحمة الله علیه) این گونه بود. ایشان در جرئت بخشیدن به شاگردان کم نظیر بود که انسان بتواند جرئت ببخشد که اگر نظری و مطلبی به ذهن رسید آن مطلب را بر زبان براند و بگوید و از آن دفاع کند.

تا چه حد مقام معظم رهبری تأکید داشتند بر کرسی های نظریه پردازی. چرا؟

به تعبیر استاد علم با غلتک زدن ها جلو رفته است. این غلتک زدن ها یعنی ابداعات. حال ابداعات گاهی در حد یک ابداع است و گاهی جهش است. نانو در رشته خودش یک جهش است. هوش مصنوعی می شود یک جهش در رشته خودش. ولی به هر حال آنچه که علم را پیش می برد...

نسبت به مرحوم شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول اساتید معتقد بودند که علم در دست ایشان غلتک نزد، در دست ابن سینا علم غلتک زد. در دست جناب ملاصدرا علم غلتک زد، در بحث هیئت در دست جناب خواجه

علم غلتک زد، اما {آنچه} بیشتر {نزد} مرحوم شیخ اشراق {مطرح است} تعویض اصطلاحات است حالا عَرَض می شود هیئت، خیلی تغییری ایجاد نمی کند. اینکه ما بتوانیم روح ابداع و ابتکار را در شاگرد کشف کنیم و بیرون بکشیم و به او مجال بدهیم، به صراحت به شما بگویم همه کسانی که شاعرند اول ماعر بوده اند و سپس شده اند شاعر.

نمونه ای از کشف استعداد

امروز امپراتور شعر مذهبی در کشور ما کیست آقا؟
جناب آقای حاج غلامرضا سازگار. می شناسید. اسمش را که شنیده اید آقای سازگار را؟
حضار: بله.
آقای سازگار شاطر نانوا بوده است. پدر من ایشان را کشف کرد. با هم رفاقت داشته اند. گفت آقا حاج غلامرضا - آن وقت هم مگه نرفته بود - گفت آقا غلامرضا من که کتاب می نویسم، شعر نیاز دارم، تو شعر بگو و من {آنها} را در کتابم بگذارم. الان تعدادی از کتاب های والد ما اشعاری در آن هست که برای آقای سازگار است. شعرهای آن وقت را اگر نگاه کنید با شعرهای این موقع اصلاً قابل قیاس نیست. آنها معر است و این ها شعر است. ولی تا آدم معر نگوید شعر نمی شود. ممکن است چند تا حرف نامربوط هم شاگرد بزند به اسم نوآوری، استاد باید تحمل کند و سعه صدر داشته باشد تا بتواند او را رشد بدهد و بالا بیاورد.
من نمی رسم به اینکه بخوایم آیات و روایات بحث را بخوانم {حول} این مباحثی که گفتیم. بحث علم آیات و روایات داشت.

فرق های شاگردپروری با شاگردداری با محوریت شاگرد

بیایم سراغ فرق های شاگردپروری با شاگردداری با محوریت شاگرد. تابه حال محوریت با استاد بود حالا با محوریت شاگرد.

مسئولیت شاگرد در فرآیند یادگیری

قبلاً - در جلسه صبح - خدمت عزیزان عرض کردم؛ یک اشتباهی که من دیده ام در بحث شاگردپروری هست این است که گمان می کنند شاگردپروری فقط و فقط کار استاد است و شاگرد هیچ وظیفه ای ندارد و داده ها هیچ نقشی ندارند و فرهنگ عام هیچ نقشی ندارد و فرهنگ خاص هیچ نقشی ندارد، به قول حضرت آقا مسائل زمینه ای هیچ نقشی ندارد و حال آنکه همه این ها نقش دارد و ما باید این نقش را ببینیم. درست است که عمده بر عهده استاد است و استاد باید بحث را {پیش ببرد}.

نمونه ای از شیوه تدریس بزرگان

بحث آقا ضیا شد این را هم خدمت شما عرض کنم، مرحوم آقا ضیا خیلی زود به نتیجه می رسید و غیرتی داشت؛ چون واقعاً در اصول کم نظیر بود.
در مسجد که درس می گفت کنار دستش یک جامه هری بود و گاه گاهی که بحث داغ می شد و شاگرد خیلی مقاومت می کرد، یکی از این مهرها را پرتاب می کرد سمت شاگرد!
خدا رحمت کند مشهد یک آقای آقا سید عبدالله شیرازی داشتیم، فرمودند یک بار {آقا ضیا پرتاب کرد} و به من خورد. شاگردها دیدند به این نحو که نمی شود و جامه هری را عوض کردند. بعد می گفت مرتب آقا به دنبال یک چیزی که... رحمه الله علیه. بزرگان ما گاه گاهی این گونه بوده است دیگر. بله.
یکی از اساتید نجف بحث کرده بود با استاد و بحث و بحث و بحث تا اینکه غلبه کرده بود. نصف شب رفته بود در خانه شاگرد و در زده بود. در را باز کرده بود و دید که استاد آمده گفت استاد نصف شب چه کار دارد؟ گفت بفرمایید داخل و یک چایی... گفت نه.
آمده ام بگویم امروز در درس من اشتباه کردم. خوابم نبرد تا این را به تو نگویم و آرام نشوم. حق با تو بود. من اشتباه کردم.
خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری را، مرحوم امام هم این را از آقا شیخ عبدالکریم نقل کردند که مرحوم آقای حائری می فرمودند؛ حرف مرد دوتا است. حرف مرد یکی نیست. یعنی چه حرف مرد دوتا است؟

یعنی اگر اشتباه کرد بایستد و بگوید که اشتباه کردم. اشتباه کردم.

تواضع علمی علامه طباطبائی (رحمت الله علیه)

مرحوم علامه طباطبائی ۹۰ درصد سؤالاتی که از او می شد اول می فرمودند نمی دانم. این جمله اول؛ نمی دانم. بعد شروع می کردند آرام آرام یک چیزهایی می گفتند که اتفاقاً بهترین جواب بود؛ ولی جمله اول «نمی دانم» بود.

اصل اولیه در جهل علمی

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم در آن نامه ای که به امام مجتبی (علیه السلام) نوشتند که طولانی ترین نامه بعد از نامه مالک اشتر، فرمود پسرم، هر چه را ندانستی بگذار پای اصل اولیه، «وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا»^{۱۳}.

از شکم مادر آمدیم بیرون، هیچ بلد نبودیم و کم کم داریم یاد می گیریم.
خب این بخش از بحث ما تمام شد. به سراغ شاگردپروری با محوریت شاگرد آمدیم.
روز جمعه است، «صَلُّوْا عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ!»

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَّعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

فهرست منابع

۱. سوره بروج، آیه ۴.
۲. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة. ص ۳۹۷.
۳. سوره حجرات، آیه ۱۰.
۴. سوره انسان، آیه ۸.
۵. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتاب الإسلامی. صص ۷۳۶ و ۷۳۷.
۶. در منابع یافت نشد. حدیث مشابه: سبحانی تبریزی، جعفر، رسولی، هاشم، و اربلی، علی بن عیسی. ۱۳۸۱-۱۳۴۰. کشف الغمّه فی معرفه الأئمه. ۲ ج. تبریز - ایران: بنی هاشمی. ج ۲، ص ۳۴۹.
۷. سوره طه، آیات ۱ و ۲.
۸. سوره شعراء، آیه ۳.
۹. مغنیه، محمدجواد، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۹۷۹-۱۳۵۸. فی ظلال نهج البلاغه. ۴ ج. بیروت - لبنان: دار العلم للملایین. ج ۲، ص ۷۰.
۱۰. با اندکی تفاوت: ابوزهره، محمد، شبیر، محمدعثمان، و شبیر، محمدعثمان. بدون تاریخ. فتاوی الشیخ محمد أبو زهره. ۱ ج. دمشق - سوریه: دار القلم. ص ۸۱۰ و زمخشری، محمود بن عمر، و مهنا، عبدالامیر. ۱۴۱۲-۱۹۹۲. ربیع الأبرار و نصوص الأخبار. ۵ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات. ج ۳، ص ۲۲۷.
۱۱. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیه. ج ۲، ص ۳۰۸.
۱۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی، بقال، عبد الحسین محمد علی، و مرعشی، محمود. ۱۴۰۸. الرعايه فی علم الدرايه. ۱ ج. قم - ایران: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره). ص ۱۸۰.